



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۲	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۶ / ۲۶
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم					
عنوان ۲	ویژگی های قرآن در قرآن					
عنوان ۳	عدم امکان تحریف قرآن					
عنوان ۴	دلیل عقلی • وجه دوم • وجه سوم					
عنوان ۵	وجوه نقلی بر عدم امکان وقوع تحریف در قرآن • وجوه نقلی قرآنی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

ویژگی های قرآن در قرآن

به صفت عاشره رسیدیم و گفتیم دهمین صفت از صفات قرآن کریم، این است که نص قرآن کریم و متن آن دچار تحریف نشده و نمی شود؛ نه تحریف به زیاده و نه تحریف بالنقصه. نیز گفتیم دو مطلب را در این باره، بحث می کنیم:

مطلب اول: این که دچار تحریف نشده است. این را بحث کردیم.

مطلب دوم: این که نمی تواند دچار تحریف شود یعنی نباید تحریف گردد. گفتیم این «نباید» را هم عقلاً اثبات می کنیم و هم نقلاً. بحث ما در اثبات عقلی عدم امکان وقوع تحریف بود. وجه اول در بحث پیش، اشاره شد و خلاصه اش از دو مقدمه، تشکیل شده بود:

مقدمه اول: قرآن کریم هدایه للناس فی جمیع ما یحتاجون الیه است.

مقدمه دوم: چنین کتابی که در جمیع ما یحتاجون الیه، هدایت و مرجعیت دارد، نمی تواند زیاده و نقصان پذیر باشد؛ چون اگر زیاده داشته باشد، ممکن است در آن چه زیادتی است، برای مردم، مرجعیت ندارد و اگر نقصان داشته باشد، آنچه که ناقص است باز هم نمی تواند مرجعیت داشته باشد؛ چون ممکن است آنچه از او حذف کرده اند، مشکل گشای مردم بوده و از او حذف شده؛ لذا از نقش هدایتی باز می ماند.

وجه دوم عقلی

امروز به بحث از وجه دوم از وجوه عقلی عدم امکان وقوع تحریف می پردازیم. این وجه هم از دو مقدمه تشکیل شده: مقدمه اول: که قرآن به اتیان سورۀ مثله تحدی کرده؛ یعنی مبارزه طلبیده و گفته اگر مدعی هستید که این قرآن از سوی خدا نیست یک سوره ای مثل آن بیاورید. در سورۀ «بقره» چنین تحدی شده است:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱؛

و در سورۀ «یونس» فرموده است:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲؛

یک سوره مثل قرآن بیاورید.

مقدمه دوم: اگر بنا باشد که در هر یک از سور قرآنی، چیزی افزوده یا از آن کم شده باشد، دیگر این سوره، سورۀ من الله نیست که بشود به آن، تحدی کرد. این سوره ای که بما هی سورۀ، بر آن افزوده شده باشد و مصداق ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ باشد، یعنی همه سور قرآنی، هر تک سوره ولو مثل سورۀ توحید و کوثر باشد، مورد تحدی است. اگر چیزی بر این افزوده شده یا چیزی از آن کاسته شده باشد، بما هی سورۀ نمی تواند از پیش خدا باشد. سورۀ بما هی سورۀ باید از نزد خدا باشد. وقتی می گوید ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ یا ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ معنایش این است که هریک از سور قرآنی و آنچه این سوره بما هی سورۀ است من الله است و اگر در این سوره، نقصی وارد شده یا چیزی بر آن افزوده شده باشد، دیگر آن سوره ای نیست که من الله باشد، پس دیگر قابلیت تحدی ندارد. پس این که قرآن به سوره، بما هی سور، تحدی کرده نه آیه، معنایش این است که همه سور قرآنی و قالب سوره بما هی سورۀ، کلش من الله است نه فیه زیاده و نه فیه نقصان و گرنه اگر زیاده و نقصان پذیر بود، قابلیت تحدی نداشت. این دلیل دوم عقلی بر عدم امکان وقوع تحریف در قرآن بود.

مقدمه دوم این است که قرآنی که تحدی به سور کرده، لایمکن آن یحتمل التحریف بزیاده أو بنقصان.

وجه سوم عقلی

دلیل سوم عقلی بر عدم امکان وقوع تحریف در قرآن، این است که همه قرآن کریم از وقت نزولش، هم در اذهان مسلمین به طور کلی - در دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اذهان اصحاب ایشان و پس از آن ها تابعین و تابعین تابعین تا به امروز - حفظ می شده است و اگر همه مسلمین هم آن را حفظ نمی کردند، بخش عظیمی از آن ها تمامی آیات و سور قرآن را با تمام خصوصیات که نازل شده، حفظ می کردند؛ هم حفظ ذهنی و هم حفظ کتابتی. در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله عده ای از اصحاب، اهل نوشتن بودند و نص قرآن کریم را می نوشتند و یک عده هم آن را حفظ می کردند. حفظ آن ها هم حفظی قوی بوده است؛ مخصوصاً عرب بادیه نشین، حافظ بوده. الآن می بینید قصائد بزرگی که از اشعار شعرای عرب دوران جاهلیت به جا مانده، با آن که اعراب در دوران جاهلی، نوشتن و خواندن نمی دانستند و قصائد کسانی چون «خنساء» و «قنطرة بن شداد» و نیز «معلقات سبع» که معروف است از این جمله اند. گاهی این قصائد به ۱۰۰ یا ۲۰۰ بیت می رسیدند

۱. سورۀ بقره: ۲۳.

۲. سورۀ هود: ۱۳.

ولی عرب‌ها آن‌ها را با تمام جزئیات، از اول تا آخرش حفظ می‌کردند و به حفظ خطبه‌ها اقدام می‌کردند. مثلاً در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نشستند و همه را حفظ می‌کردند. خطبه‌های طولانی آن حضرت، مثل «خطبه قاصعه» از این زمره‌اند. خطب طولانی خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از این دست به‌شمار می‌روند. برخی از خطبه‌های آن حضرت، نسبتاً طولانی بوده ولی آن را حفظ می‌کردند. خطبه‌های نسبتاً طولانی «همام» هم با تمام دقائقش، توسط اعراب، حفظ شده. آیات کریمه قرآنی که بسیار مورد اهتمام مسلمین بوده و نیز نه تنها حفظ می‌کردند، بلکه شب و روز در نمازها یا برای تبرک می‌خواندند؛ چون به خواندن آن‌ها توصیه شده بود؛ لذا بسیاری از اصحاب و مسلمین، هفته‌ای یک بار، ختم قرآن می‌کردند و ماهانه، چندین ختم قرآن انجام می‌دادند. همیشه همین‌گونه بوده و مسأله ختم و خواندن قرآن از اول تا آخرش، رسمی رایج در بین مسلمین بوده است.

چنین قرآنی با این خصوصیت که مورد اهتمام بوده، همه‌اش را می‌خواندند و حفظ می‌کردند و قابلیت و امکان این که بر آن بیفزایند یا از آن بکاهند، نداشته؛ چون تا کم یا زیاد می‌کردند، مورد اعتراض کسانی که آن را حفظ کرده بودند، واقع می‌شدند و مسلمین در برابر هرگونه دست‌اندازی به قرآن کریم، بسیار حساس بودند؛ به‌طوری که حتی در عصر اول که حرکات نبوده، بر نص قرآن، عنایت داشتند که وقتی آن را می‌نوشتند، چیزی به آن نیفزایند و حرکات را هم اضافه نمی‌کردند تا بگویند چیزی با متن اصلی قرآن، خلط نشود.

خلاصه، این چند مطلب که عبارت بودند از:

۱. این که حفظ قرآن کریم مورد اهتمام شدید مسلمین بوده؛
۲. قرائتش لیلاً و نهاراً، و قرائته من اولیه الی آخره به‌طور معمول و همیشه، بین مسلمین، متداول بوده؛ نه یک نفر یا دو نفر یا سه نفر، بلکه معمول مردم بوده که قرآن می‌خواندند و کتاب دیگری جز قرآن هم در آن وقت نبوده که بخوانند؛ لذا قرآن را همیشه تکرار می‌کردند و می‌خواندند.
۳. اهتمامی که مسلمین به نص قرآنی داشتند؛

همه این جهات، عادتاً موجب استحاله اضافه یا نقصان در قرآن کریم می‌شود؛ یعنی عادتاً چنین کتابی که اولاً تمام نصوصش را حفظ می‌کردند - هم حفظ فی صدورهم و هم حفظ بالکتابه -، ثانیاً همیشه آن را تلاوت می‌کردند؛ چه در نمازهایشان و چه در خارج از آن. روایتی از حضرت امام رضا علیه السلام خواندیم که فرمود: من در هر سه روز، یک بار قرآن را ختم می‌کنم. ولی سایر مسلمین هم همین‌طور بودند و اگرچه نه در هر سه روز، ولی هر هفته یا یک ماه، یک بار، قرآن را ختم می‌کردند و اصلاً ختم قرآن در هر ماه یک بار، در بین مسلمین، مخصوصاً صحابه اولی، مرسوم بوده است.

قرآنی که نصش چنین خصوصیتی دارد که حفظ می‌شود و به نصش هم اهتمام داشته‌اند و نمی‌گذاشتند چیزی به آن اضافه یا از آن کاسته شود، چگونه عقلاً امکان دارد یک سوره به آن، افزوده شود و کسی هم چیزی نگوید یا از آن کم کند و کسی اعتراض نکند؟ مسلمین در برابر کسی که می‌خواست چیزی به قرآن، اضافه یا از آن کم کند، شدیداً موضع می‌گرفتند. روایت را خواندیم که اگر کسی می‌خواست یک همزه به قرآن اضافه کند، واکنش نشان می‌دادند؛ لذا وقتی حضرت امیر علیه السلام قرآن را خواند، کسی به ایشان اعتراض کرد و حضرت فرمود: این همزه هم جزء قرآن کریم است و باید باشد، ولی شخص معترض گمان می‌کرد که این همزه، اضافه شده است. این حساسیتی که مسلمین به قرآن و نص آن داشته‌اند، قاعدتاً قرآن را از تحریف‌پذیری، خارج می‌کند. عقلاً نمی‌تواند تحریف‌پذیر باشد.

این ها وجوه عقلی عدم امکان وقوع تحریف در قرآن کریم بود.

وجوه نقلی بر عدم امکان وقوع تحریف در قرآن

وجوه نقلی بر این عدم امکان هم متعدد است؛ لذا ابتدا به آیات، تمسک می کنیم.

وجوه نقلی قرآنی

- نخستین آیه ای که نه تنها وقوع به تنهایی، بلکه امکان وقوع تحریف را نفی می کند، آیه کریمه است که می فرماید:

﴿الرَّحْمَنُ * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱؛

﴿لَا رَيْبَ﴾ شامل همه این کتاب بأبعاضه و بأجزائه، بسوره و بآياته می شود و می فرماید که همه، لا ریب فیه است؛ لذا اگر امکان اضافه یا نقیصه در قرآن کریم بود، سوره ای که نقیصه به آن وارد گردد، مصداق «فیه ریب» است و اگر اضافه ای هم در آن رخ دهد، مصداق «فیه ریب» خواهد بود. «لا ریب فیه» بودن قرآن کریم بکل أبعاضه و سوره و آیاته، تحریف را در آن ها ممتنع می سازد؛ لذا هر نوع زیاده و نقصانی در این آیات و سور، نوعی ایجاد ریب در قرآن کریم است که در چند جای قرآن کریم، به صورت قاطع، نفی شده است؛ از جمله در همین آیه دوم سوره بقره.

- در جای دیگر فرمود:

﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲؛

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ﴾ هم شبیه «لَا رَيْبَ فِيهِ» است که می فرماید اگر بنا باشد چیزی بر آن، افزوده شود، کذب و نوعی باطل است یا اگر چیزی از آن، کاسته شود نیز باطل محسوب می شود. پس هم کم کردن از قرآن، نوعی باطل است و هم اضافه کرده به آن، یعنی آن که کامل بوده، ناقصش را از خدا می شمارند. کمی و زیادی، نوعی باطل است که «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» آن را نفی می کند و کل نوع من انواع التحریف است؛ زیاده أو نقصاناً نوع من الباطل لم يأت القرآن الكريم؛ چون وقتی نقصی در قرآن، وارد شود، معنایش این است که این قرآن ناقص را به عنوان کامل، مطرح می کنند درحالی که باطل است. اگر هم زیادتی در قرآن کریم، راه یابد، معنایش این است که آنچه از قرآن کریم نیست را به عنوان قرآن کریم، مطرح می سازند و هذا باطل.

- آیه: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۳؛

اگر این آیات و سور، در معرض زیادتی یا نقصان می بودند، در معرض اختلاف قرار می گرفتند؛ چون اگر زیادتی بود، از خدا نبود و این زیادتی که از خدا نیست، می تواند منشأ اختلاف شود که امکان دارد آنچه می افزایند، با برخی از قرآن کریم، در تضاد و تعارض باشد یا حداقل، امکانش وجود دارد. درحالی که آیه، چنین امکانی را نفی می کند. یا اگر نقصانی ایجاد شود، ممکن است خود این نقص، منشأ اختلاف باشد، یا چیزی در قرآن کریم باشد که تبیین کننده یک حقیقت باشد؛ یعنی این را حذف کنند و در نتیجه حذفش، آیه از معنای کاملش بیفتد یا آن سوره از معنای کاملش دور شود. ممکن

۱. سوره بقره: ۱ و ۲.

۲. سوره فصلت: ۴۱ و ۴۲.

۳. سوره نساء: ۸۲.

است این معنای ناقص موجب اختلاف آیه یا سوره با دیگر آیات یا سور کامله دیگر شود. پس این که فرمود: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»:

اولاً: می گوید همه آنچه در این قرآن کریم است، کلاً من عند الله است. «لو» هم در اینجا یائی برای دلالت بر امتناع عند الامتناع است و در ادبیات عرب خوانده ایم که اگر «لو» بر یک یک جمله آمد، معنایش این است که مدخولش ممتنع است. «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ» پس من عند غیر الله بودنش ممتنع است؛ چون در این صورت «لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».

پرسشگر: ...

معظم له: یعنی اگر چیزی که مورد احتیاج مردم باشد، هرچه باشد، در قرآن کریم هست. این را قبلاً هم اشاره کردیم و آیه «مَا فَرَضْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^۱. این را می گوید و «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲؛ همین را می گوید. البته اهلش که طبق آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۳ باید راسخون فی العلم باشند که ائمه اطهار عليهم السلام و کسانی اند که زیر منبر ایشان و از علمشان استفاده کرده اند. لذا هرچه که مورد احتیاج زندگی مردم باشد، همه اش در قرآن کریم هست و در روایات هم می خوانیم که: «فيه كل ما يحتاج الناس اليه».

در روایات هم بر این مطلب، تأکید شده است.

پرسشگر: ...

معظم له: اگر چیزی از قرآن، کم شد ...

پرسشگر: ...

معظم له: می گوید در این کتاب «لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛ در خود این کتاب، اختلاف ایجاد می شد. وقتی که چیزی را کم کنند؛ ممکن است قرینه بر یک آیه دیگر و معنای دیگر باشد و حذف یک قرینه بر یک آیه، آن آیه را از معنایش بر می دارد و از بین می برد؛ لذا دیگر، آن آیه معنایی را که خدا می خواسته، نخواهد داشت؛ چون قرینه اش حذف شده. وقتی که آیه، معنایی را که خدا می خواسته، نداشته باشد، معنای دیگری می دهد و منشأ اختلاف این آیه با آیات دیگر می شود؛ چون قرینه ای که مکمل معناست، از معنا برداشته شده و از آن جمله ای که این معنا را می دهد، حذف گردیده؛ لذا معنایی در آن آیه، ایجاد می شود که خلاف مراد است؛ در نتیجه، اولاً مصداق «فيه ريب» و نوعی از باطل می شود؛ به اضافه آن که منشأ اختلاف هم خواهد شد؛ چون این آیه که قرینه اش حذف شده با آیه دیگری که این قرینه محذوف اگر می بود، مبین معنایش می شد و رفع اختلاف می کرد، اختلاف پیدا می کند.

پرسشگر: ...

معظم له: به استدلال، التفات نفرمودید. همین که احتمال دهیم بخشی از این آیه افتاده و نیامده، بعد در جای دیگر، مطلبی در همین موضوع آمده و طوری بیان شده که اگر آن مطلبی که در آن آیه آمده، نیفتاده بود، می توانست مکمل آن

۱. سوره انعام: ۳۸.

۲. سوره نحل: ۸۹.

۳. سوره آل عمران: ۷.

معنا باشد و چون نیست، منشأ اختلاف می شود. ما احتمالش را می دهیم و می گوییم اگر احتمال این داده شود، خودش منشأ این است که امکان اختلاف به وجود می آید و ممکن است این آیه با آیه دیگر، اختلاف پیدا کند. این امکان اختلاف را ایجاد می کند؛ یعنی ما احتمال می دهیم که اختلافی بوده و برداشته شده است یا تناقضی بوده که برداشته شده. دیگر این که «لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» دیگر نمی شود گفت. این که می گوید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»، معنایش این است که این متن قرآنی قابلیت طرّو اختلاف را ندارد و اگر ممکن بود چیزی از آن بیفتد، معنایش این است که پس امکان دارد مختلف بوده و مورد اختلاف، از آن افتاده است. پس احتمالش کفایت می کند.

پرسشگر: ...

معظم له: به هر چیزی که مغیر معنا باشد، گفته می شود. زبان عرب، طوری است که یک حرف هم مغیر معناست؛ یعنی گاهی یک واو هم مغیر معنا می شود یا یک «میم» مغیر معنا می گردد یا اگر «ت» را بردارید و «ب» به جایش بگذارید، مغیر معناست. هر چیزی که مغیر معناست، مستحیل است که در آن، دست کاری به اضافه یا نقیصه شود. اگر این تحریف، به زیاده یا نقصان، مغیر معنا شد، معنایش این است که می تواند محل اختلاف باشد و احتمال ورود اختلاف می دهیم.

خلاصه، این که این آیات هم امکان ورود زیادتی یا نقصانی در قرآن کریم، و امکان تحریف را نفی می کنند، لذا این همان است که اصحاب بر آن هستند و گفتیم اجماع اصحاب ما بلکه اجماع علمای مسلمین، قائم بر آن است و قول به خلافش شاذ و نادری است که لایعتنی به.

پاسخ به یک ادعا

چیزی عجیب، این است که برخی گفته اند چیزهایی در قرآن بوده و از آن حذف شده است.

در پاسخ باید گفت:

اولاً: همه مسلمین، اتفاق دارند که این جز قرآن نبوده است. فرض کن در روایات اهل سنت آمده است که عمر بن الخطاب می گفته آیه رجم را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواندیم ولی دیگر نیست «و الشیخ و الشیخة فارجموها البتة»؛ درحالی که اصلاً این عبارت با قرآن، سازگار نیست و از نظر بلاغتی و فصاحتی، از سنخ آیات قرآن نیست؛ افزون بر این که هیچ یک از مسلمین نگفته که این از قرآن بوده و حذف شده؛ جز جناب آقای عمر. معلوم است که اگر حرفش هم درست باشد، معنایش این است که جزء آیات مفسره قرآن بوده نه جزء آیات خود قرآن. جزء تفسیر بوده و گفتیم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله تفسیر قرآن را هم با آن می گفته. البته تعبیر به آیات تفسیر هم درست نیست، لذا می گوییم بیان تفسیری قرآن را برخی به عنوان قرآن، مطرح کرده اند؛ درحالی که جزء قرآن نبوده است.

این هم مشخص نیست که مرحوم میرزا محمد حسن آشتیانی در شرح کتاب «رسائل» خودش «سوره النورین» را از کجا آورده. یکی - دو متن مزخرف را به عنوان سوره قرآن، معرفی کرده درحالی که اصلاً متنش از لحاظ فصاحت و بلاغت، بسیار مختل است و روشن است که از قرآن نبوده. اگر بنا بود از قرآن باشد، مسلمان ها این همه قرآن می خوانند، چطور این دو سوره را جزء قرآن نیاورده اند؟ این یک نقل بسیار نادر و شاذ است که بسیاری از آن ها کارهای دشمنان اسلام و از همان اسرائیلیاتی است که وارد روایات ما شده است.

خلاصه، همه ادله، دال بر بطلان این ادعا هستند؛ چون هم ترکیب سوره، نشان می دهد که این سوره اصلاً از قرآن نیست و هم در طول اعصار و قرون، هیچ عالمی نقل نکرده که این هم جزء آیات است. پس روشن است که این فرمایش، نه تنها باطل، بلکه واضح البطلان است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين